

مطلب زیر متن سخنرانی ای می باشد که در تاریخ 15 نوامبر 2008 ، توسط رفیق فریبرز سنجری در اتاق چریکهای فدائی خلق در پلناک ارائه شد. جهت اطلاع خوانندگان این سخنرانی از صورت گفتار به نوشتار درآمده است.

## هدف دشمن از "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی خلق چیست؟

با سلام به همه رفقا و دوستانی که در اتاق حضور دارند و با تشکر از تک تک شما عزیزان که با حضورتان در این جلسه امکان برگزاری آن را مهیا کردید. همانطور که می دانید بحث امشب بر سر کتابی است به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن 1357" که از سوی "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" که یکی از نهاد های وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی میباشد در بهار امسال در بازار کتاب توزیع شده است. البته موسسه مزبور با گذاشتن اسمی به نام محمود نادری به عنوان نویسنده کتاب، سعی کرده آن را یک کار شخصی جلوه بدهد و خودش را کنار نگهدارد. در هر حال با توجه به ماهیت نهاد منتشر کننده این کتاب آنچه اهمیت دارد افزایش اهداف دشمن و مقابله با خطی است که کتاب می کوشد با تحریف تاریخ به جوانان کشور القاء کند. البته این را هم بگویم که با توجه به رسوائی شدید و آشکار منتشر کنندگان این کتاب ، جعلی و دروغ بودن مطالب آن برای نیرو های مردمی امری بدیهی است. ولی واقعیت این است که مردم ما با عده ای **ظاهراً** در صف مخالفین رژیم طرف هستند که با هر سازی که جمهوری اسلامی می زند شروع به رقصیدن میکنند و گاه چنان خوش رقصی از خودشان نشان می دهند که خود جلادان حاکم هم انگشت به دهان می شوند، و از آنجا که تجربه نشان داده که اساساً دروغهای رژیم از این طریق پژواک وسیع تری پیدا می کند و در واقع، حرفها و تبلیغات این عده گوشهائی را برای شنیدن اراجیف جمهوری اسلامی آماده می کند، از این جنبه است که به خصوص افزایش اهداف و مقاصد و مطالب دروغ این کتاب برجستگی پیدا می کند. ما هم اکنون با داستان سرائی های این جماعت مواجهیم که هنوز چیزی نشده کتاب دشمن را کاری "تحقیقی" و فارغ از به اصطلاح "یکجانبه نگری های ایدئولوژیک" جا می زنند و یا با کسانی مواجهیم که در تلاش اند تا انتشار این کتاب را "تابش نوری بر زوایای تاریک تاریخ" کشور و یا "شل شدن قفل های آویزان بر سر در اسرار دولتی" جلوه بدهند! برآستی که گویندگان چنین سخنانی چقدر مردم ما را ساده تصور کرده اند؟ اینها با این حرفهایشان تنها یک بار دیگر نشان می دهند که حاضر هستند در بساطی که بساطی هم نیست مثل همیشه به پایکوبی برخیزند و به این ترتیب بازهم سهم خودشان را در طولانی تر کردن عمر رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی ایفا کنند.

روشن است که کوشش کاملاً آشکار این کتاب مخدوش کردن واقعیت های یک دوره از تاریخ مبارزاتی مردم ماست تا از این طریق مانع از آن بشوند که جوانان مبارز که **هم امروز** در ایران به دنبال راهی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، بتوانند از تجربیات نهفته در مبارزات آن دوره استفاده کنند. تا نگذارند این جوانها بدانند که چریکهای فدائی خلق در شرایطی که ترس و وحشت بر همه جا حاکم شده بود و بی اعتمادی به روشنفکران و جریانات سیاسی بیداد می کرد، توانستند با تحلیل مشخص از جامعه خودشان، راه غلبه بر بن بست حاکم بر مبارزات توده ها و جلب حمایت آنها را پیدا کنند و با توسل به اعمال قهر انقلابی موفق شدند بن بست حاکم بر مبارزات توده ها را در هم بشکنند و جاری شدن سیل مبارزات توده ای را تسهیل و امکان سرنگونی رژیم سلطنت را مهیا کنند.

خلاصه این که کوشش این کتاب در اساس نا امید کردن جوانان از هر گونه کار مبارزاتی و تشکیلاتی است تا این امر را به خصوص با قایل شدن قدرت فوق العاده برای دستگاه های امنیتی به پیش می برند. این موضوع بسیار مهمی است که همه مبارزین با هر عقیده و نظری باید به آن توجه کنند. در هر صورت امیدوارم که با همکاری و برخورد فعال تک تک شما عزیزان بتوانیم بحثی خلاق در رابطه با موضوع بحث امشب به پیش ببریم.

از آنجا که کتاب مزبور به تازگی منتشر شده و احتمالاً برخی از رفقا و دوستان حاضر در جلسه فرصت نکرده اند آن را تاکنون تهیه و مطالعه کنند بنا بر این ضروری می بینم که قبل از هر بحثی بطور خلاصه شمائی از کتاب مزبور را طرح کنم تا بتوانیم در ادامه بحث به ماهیت اسنادی که کتاب مدعی است بر اساس آنها تدوین شده و خطی که پیش می برد و اساساً دلائل توجه و نیرو گذاشتن وزارت اطلاعات دشمن بر روی چنین موضوعی را بهتر و بیشتر بررسی کنیم.

از آنجا که قصد وزارت اطلاعات در چاپ این کتاب ارائه یک تصویر مخدوش شده و جعلی از چریکهای فدائی به نسل جوان و خراب کردن چهره پیشروترین و فداکارترین کمونیستهای ایران در دهه 50 است، در نتیجه برای جلب نظر جوانان و واقعی جلوه دادن اراجیف خودش و لاپوشانی دروغ ها و جعلیات و تحریفاتشان الزاماً به طرح بخشی از فعالیتهای چریکها پرداخته اند.

شمای خلاصه کتاب به این شرح است:

(1) : آنها بخشی از درگیری های چریکهای فدائی خلق با نیروهای امنیتی رژیم سلطنت و بالطبع شهادت ها و دستگیریهای آنها را که بخشاً هم در همان دهه 50 به شکل های مختلف در روزنامه های رژیم شاه منعکس شده درج کرده اند تا همانطور که اشاره کردم با طرح برخی حقایق غیر قابل انکار، بتوانند تحریفات خود را به مثابه حقیقت محض به خورد خوانندگان و جوانان در جستجوی حقیقت بدهند. تا بتوانند بقول معروف قطران را آغشته به عسل در کام جوانان ما بریزند.

(2) : درتمام طول کتاب 984 صفحه ای، نویسندگان علیرغم ادعای دروغ انجام یک کار تحقیقی، تنها گراور ناخوانای دو سه اعلامیه و عکس هائی از تعدادی از رفقای که در صفوف این تشکیلات فعالیت کرده اند و هم چنین چند عدد گزارش ساواک ، چند صفحه از بازجویی های رفقای دستگیر شده را درج کرده اند و با این روش سعی کرده اند تا به خواننده نا آگاه چنین جلوه بدهند که تمام مطالبی که در صفحه صفحه کتاب به آنها استناد شده واقعی و درست است .

(3): نویسنده در حالیکه از درگیریهای چریکها با نیروهای امنیتی و گشت های خیابانی و همچنین برخی از عملیات های آنها نام می برد، اما ماهیت مردمی مبارزه چریکهای فدائی با رژیم دیکتاتور شاه را انکار میکند و می کوشد چنین جلوه بدهد که چریکها مردم بیگناه را مورد حمله قرار می داده اند و سعی می کند چنین القاء کند که این جریان یک گروه گانگستری بوده که "کسب و کار"ش مرگ بوده تا به خیال خودش واقعیت را وارونه کرده و نگذارد نسل جوان متوجه بشوند که چریکهای فدائی برای رهایی مردم خودشان از زیر سلطه امپریالیسم و رژیم وابسته شاه سلاح برگرفته و در این راه یعنی در راه رهایی کارگران و زحمتکشانشان از زیر سلطه شرایط ظالمانه ای که برایشان ایجاد کرده اند از فدا کردن جانیشان هم دریغ نمی کردند و درست به همین خاطر در قلب توده ها جا گرفتند و موفق به جلب حمایت مردم از خود شدند، و درست به همین دلیل امکان نیرو گیری از جامعه و امکان بقا و رشد یافتند. طنز تاریخ را می بینید! کسانی که بساط دار و شکنجه را در خیابانها راه انداختند و هزاران جوان این مملکت را تاکنون سر به نیست کرده اند حالا مدعی شده اند که چریکها کسب و کارشان مرگ بوده.

(4) : یکی دیگر از ترفند های کتاب که در صفحه صفحه آن مشهود می باشد تلاش مذبحخانه برای قلب عظمت مقاومت ها و رشادت های چریکهای فدائی خلق در زیر شکنجه های وحشیانه ماموران رژیم شاه می باشد. اینطور جلوه داده اند که چریکها در زمان دستگیری و قرار گرفتن در "شرایط خاص" بازجویی، ضعف و زبونی از خود بروز داده و در "همان نخستین جلسه بازجویی" ، "تمامی اطلاعات" خود را بر ملا می کردند. در این زمینه کتاب جهت خراب کردن اسرای فدائی در زیر چنگال دژخیمان شاه، از هیچ ردالتی کوتاهی نکرده و جهت اثبات این ادعای دروغ، تکه هائی از بازجویی های رفقای فدائی را دستچین و در کنار هم قرار داده و تازه به این هم اکتفاء نکرده و با دست بردن در همین بازجویی های تکه پاره، آنها را تحریف کرده است.

به خاطر کمی وقت در اینجا به موارد دیگر نمی پردازم و فکر می کنم تا اینجا هم نشان داده شد که سراسر کتاب مملو از تهمت و دروغ می باشد تا بتوانند چهره ای از چریکهای فدائی ارائه بدهند که فرسنگها از واقعیت آنها بدور است .

به روایت این کتاب، چریکهای فدائی خلق جریانی بدون زمینه های اجتماعی و طبقاتی، جدا از توده ها و بازیچه دست بیگانگان جلوه داده می شوند که با توسل به "گانگستریسم" و "چریکیسم" صرفاً سلاح را تقدیس کرده و نیستی و نابودی را در دستور کار خود قرار داده و "یک نسل" را نابود ساختند. و سرانجام گویا در "هنگامه انقلاب" در حالیکه مردم حول خمینی و ایدئولوژی اسلامی اش جمع شده بودند و برای بازرگان "نخست وزیر منتخب امام" هورا می کشیدند "در تنهائی مطلق" در گوشه ای از دانشگاه تهران دور هم جمع شده بودند تا با سر دادن شعار "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" سالگرد رستاخیز سیاهکل را گرامی دارند و به این طریق گویا بی ارتباطی و بی ربطی خودشان را با مبارزات مردم به نمایش گذاشتند. می بینید که چگونه تاریخ تحریف می گردد و استقبال وسیع توده ای از چریکهای فدائی تبدیل میشود به تجمع عده ای محدود در گوشه چمن دانشگاه که تازه جرمشان هم این است که یک نسل را نابود کردند و این حرفها را کسانی می زنند که همه مردم ایران شاهدند که چطوری در زیر سلطه آنها چند نسل به نیستی کشیده شدند. خلاصه این کتاب در هیچ زمینه ای نیست که چریکهای فدائی را آماج حملات زهرآگین خودش قرار نداده باشد. به واقع ما با یک حمله همه جانبه مواجه هستیم.

در هر صورت این خلاصه، هم برای رفقای که هنوز کتاب را نخوانده اند و هم برای ادامه بحث لازم بود تا روشن باشد که در رابطه با چه موضوعی صحبت می کنیم .

همانطور که می بینید این کتاب را از زوایای مختلفی می شود مورد بررسی قرار داد و دروغهای بیشمار آن را افشاء کرد. خود نویسندگان کتاب اذعان می کنند که کتاب را بر اساس گزارشات ساواک ، بازجوئی های زیر شکنجه ، کیفر خواست های دادگاه های نظامی رژیم شاه و مکاتبات اداری مراکز نظامی و امنیتی تنظیم کرده اند و **هر انسان آزاده ای می داند که اعترافات زندانیان سیاسی در زیر شکنجه در حالی که فاقد هرگونه وجاهت حقوقی و قانونی است ، هرگز نمی تواند بازگو کننده حقایق باشد.** من بحث در مورد همه حوزه هایی که بر چنین مبنائی تنظیم شده اند را به فرصت دیگری موکول می کنم. چون، اگر قرار به پرداختن به همه آن ها باشد، آنگاه به زمان و جلسات بیشتری نیاز داریم. در نتیجه با توجه به کمی وقت، امشب ، من الزاماً بحثم را بیشتر به بررسی یکی از به اصطلاح اسنادی که در این کتاب پایه تهمت زنی آنها به چریکها قرار گرفته، اختصاص می دهد. کسی که کتاب را خوانده باشد متوجه می شود که **بخش بزرگی از تهمت های کثیف کتاب به چریکهای فدائی بااستناد به دو نامه ای است که ادعا می شود بوسیله رفقای این تشکیلات نوشته شده اند.** با استناد به این نامه ها، هم اتهام جاسوسی به چریکهای فدائی زده می شود و هم اتهام تصفیه مخالفین فکری . این را هم باید بدانیم که این نامه ها قبلاً در کتابهای دیگری هم که توسط همین وزارت اطلاعات وسیعاً در ایران پخش شده، پایه اتهام زنی به چریکهای فدائی خلق قرار گرفته بود. در هر حال، سعی من این است که در این جلسه نشان بدهم که چگونه نامه های جعلی ای که توسط ساواک شاه ساخته شده بود، اکنون به عنوان اسنادی جلوه داده می شود که بر اساس آن می خواهند چهره پاک باخته ترین کمونیستهای ایران را مخدوش کنند.

اما در مورد این دو نامه:

اولین بار در سال 55 و بعد از ضربات بزرگی که در 26 و 28 اردیبهشت ماه به سازمان وارد شد، این نامه ها که بوسیله ساواک ساخته شده بود در مطبوعات رژیم شاه منتشر شد. در آن زمان ساواک جهت ضربه زدن به نفوذ چریکهای فدائی در میان مردم که خودش از هر کسی بهتر می دانست چطور هر روز عمق و وسعت بیشتری پیدا می کند متن دو نامه را در روزنامه ها چاپ کرد و سعی کرد اینطور القاء کند که چریکهای فدائی نه تنها برای بیگانگان جاسوسی می کنند و نه تنها جهت این جاسوسی اسلحه و پول دریافت می کنند بلکه جهت جلوگیری از اعتراضات اعضا و به قول ساواک حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" تشکیلاتشان مبادرت به حذف فیزیکی رفقای خود نیز کرده اند. در این نامه ها که از 29 اردیبهشت تا اول

خرداد سال 55 در روزنامه ها منتشر شد، با توسل به یک دلقک بازی احمقانه نوشته بودند که "صد هزار آفیش امپریالیستی رسید و بموقع هم رسید" و یا جهت نسبت دادن جاسوسی به چریکها گفته بودند که "راجع به اطلاعاتی که دوستان بزرگتر در باره ارتش ضد خلقی ایران خواسته بودند باید بگویم فعلا چند نفر از افسران وظیفه را در اختیار داریم" و یا قید شده بود که پاسخ "انتقاد شما را در مورد محاکمه و اعدام سه نفر" در همین نامه داده ایم. بنابراین تمام آنچه که مبنای بخش بزرگی از دروغ پردازیهای این کتاب قرار گرفته دو نامه ای است که در همان سال بوسیله ساواک نوشته شده و در مطبوعات درج شده است.

پس از انتشار نامه ها در روزنامه های زمان شاه یعنی کیهان ، اطلاعات ، رستاخیز و غیره، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با صدور اطلاعیه ای به تاریخ دوم خرداد 55 رسماً نامه های مزبور را ساخت کارشناسان ساواک و فاقد ارزش اعلام کرد. در این اطلاعیه، سازمان این امر را در چارچوب تلاش ساواک برای وابسته نشان دادن چریکها به کشور های خارجی ارزیابی کرده و قویا آنها را تکذیب کرد. در آن اطلاعیه که در نبرد خلق شماره 7 هم درج شده ، آمده که : " کارشناسان سازمان امنیت برای سر پوش گذاشتن بر شکست برنامه عریض و طویل رژیم و همچنین به منظور تحریف حقایق ، چند نامه جعلی را در جریان عصر تهران به نام اسناد سازمان ما بچاپ رسانده اند و به اصطلاح پرده از اسرار ما برداشته اند. اینها که تا پارسال ما را به عراق وابسته می کردند امسال که روابطشان با عراق خوب شده ما را وابسته به جای دیگر معرفی می کنند و می کوشند با جعل سند و دروغ بافی افکار عمومی را فریب دهند. البته آنهایی که تا حدی به کار سیاسی و رموز روابط تشکیلاتی آگاهند، جعلی بودن این نامه ها را در نگاه اول متوجه می شوند. ولی برای روشن تر شدن بیشتر موضوع ما فقط به یک خطای کوچک ! کارشناسان سازمان امنیت که مشت آنها را باز کرده و رسوایشان ساخته است ، اشاره می کنیم. کارشناسان امنیتی و تبلیغاتی دولت فاسد شاه ، در جعل این نامه ها بیشترین تلاش خود را بکار برده اند تا آنها را هر چه واقعی تر! تنظیم کنند تا مورد قبول مردم واقع شود. ولی آنها که با ادبیات و فرهنگ ما کمونیستها بیگانه اند ، در این کار خود موفق نبوده اند. چرا که در یک جای نام عبارت "دوست شهید نوروزی" را بکار برده اند. کسانی که با فرهنگ ما کمونیستها ی ایران آشنائی دارند بخوبی می دانند که ما یاران خود را همیشه و بطور مطلق با واژه "رفیق" خطاب می کنیم و هرگز رفقایمان را با واژه "دوست" مورد خطاب قرار نمی دهیم. ولی ماموران تبلیغاتی و تنظیم کنندگان نامه جعلی که فرق میان این دو را نمی دانند دچار اشتباهی کوچک! شده و خود را رسوا ساخته اند."

پس قبل از هر بحثی روشن است که نامه ها را همان زمان تکذیب و جعلی نامیدند حالا بپردازیم به خود نامه ها: از آنجا که منطفا هر نامه باید فرستنده و گیرنده ای داشته باشد ساواک در جعل نامه ها ادعا نموده بود که یکی از آنها از طرف "اکبر" برای "نگار" نوشته شده و در درگیری های 26 و 28 اردیبهشت به دست ساواک افتاده است. در ارتباط با همین نامه هاست که حال وزارت اطلاعات از قرار کشف کرده که اکبرهمان حمید اشرف و نگار نیز اشرف دهقانی بوده است. در حالیکه در آن زمان ساواک جرات نکرد نام این رفقا را همراه با نامه جعلی خودش ذکر کند. به یک نکته مهم دیگر هم باید دقت کرد و آن این که با توجه به اطلاعیه سازمان مبنی بر جعلی بودن چنین نامه ای معلوم نیست چرا هر کس می خواهد در لباس محقق و تاریخ دان ظاهر شود و در مورد تاریخ چریکها و چپ در ایران چیزی بنویسد حتی ذکری از تکذیب نامه سازمان نمی کند و باز هم به همان نامه های جعلی استناد می کند! اگر فراموش نکرده باشید همین چند سال پیش بود که کتابی تحت عنوان "شورشیان آرمانخواه" نوشته مازیار بهروز در ایران منتشر شد. در آن کتاب نیز نویسندگان با استناد به همین نامه ها چنین اتهام ردیلا نه ای را به چریکها وارد نمود و نوشت که آنها به دلائل ایدئولوژیک، رفقای خود را اعدام کرده اند، بدون اینکه حتی تذکر بدهد که خود چریکها آن نامه ها را جعلی و دست ساز ساواک اعلام کرده اند. این کتاب بوسیله مهدی پرتوی از توابع حزب توده و از مهره های وزارت اطلاعات به فارسی برگردانده شد و در ایران انتشار یافت و به اعتبار امکانات دولتی در سطح وسیعی هم توزیع شد. بنابراین چون هر نا کسی که می خواهد لگدی به سوی چریکها پرتاب کند تحت نام حقیقت یابی ، اول این نامه های جعلی را مورد استناد قرار می دهد بهتر است در مورد این نامه ها کمی بیشتر صحبت کنیم.

جهت جلب نظر شما به جعلی بودن این نامه ها مواردی را بر می شمارم که بدون شک تمام مواردی نیست که می شود بر روی آنها انگشت گذاشت.

1- در نامه آمده که "در مورد محاکمه و اعدام سه نفر که وضعیت آنها در حضور رفقای تیم شماره 3 بررسی و منجر به صدور حکم اعدام آنها شد". توجه کنید. تیم شماره 3 یعنی چه؟ یکی نیست بپرسد آخر مگر در سازمان چریکها تیم ها را بر اساس شماره نام گذاری کرده بودند؟ این دروغ محض است چون در هیچ زمانی در سازمان فدائی تیم ها شماره بندی نشده بودند که وقتی که شما بگوئید تیم شماره فلان مشخص شود منظور کدام تیم و تشکیل شده از چه کسانی است. این یکی از نمونه های ناشی گری ساواکی های نویسنده این نامه است که بدون توجه به اینکه در سازمان چریکهای فدائی خلق تیم ها شماره نداشته اند چنین گافی داده اند.

2- در این دو نامه اموری مثل جاسوسی برای کشورهای بیگانه با چنان وضوحی تشریح شده که گوئی جاسوسی امری طبیعی و یکی از مشاغل شریف دنیاست و هیچگونه کراهتی ندارد که کسی آن را به خودش نسبت دهد! تازه! در نامه نام اصلی کسانی هم که در تصفیه ها به قول اینها نقش داشته اند نیز قید شده. در نامه آمده که: "دوست شهید نوروزی به اتفاق زرکار و خشایار پس از یک جلسه بررسی وضعیت، او را اعدام کردند" بیائید این بلاهت ساواک و ردالت وزارت اطلاعات را نادیده بگیریم و فرض کنیم این نامه ها جعلی نیستند، (فقط فرض کنیم) در این صورت باید سوال کرد که مگر در یک سازمان سیاسی- نظامی آن هم در شرایط ایران کسی ممکن است چنین با صراحت از کار جاسوسی خودش صحبت کند و یا اسامی تیم عمل کننده تصفیه های درونی را در نامه ای که از ایران برای رفقای مقیم خارج از ایران نوشته شده قید کند؟ بر اساس متن نامه، بحث بر سر درستی و یا نادرستی این عمل است نه اینکه چه کسی این عمل را انجام داده است. اگر کسی حداقل آگاهی تشکیلاتی داشته باشد می داند که در یک سازمان زیر زمینی که افراد خودشان می کوشند کمترین اطلاعات ممکن را داشته باشند امکان ندارد که اسامی تیم عمل کننده آن هم نه اسامی مستعار بلکه اسامی اصلی در چنین نامه ای قید بشود. اگر حمید اشرف چنین کرده بود مطمئن باشید که نامه بعدی اشرف دهقانی به وی شامل انتقاد به او به دلیل عدم رعایت مسائل تشکیلاتی می بود. اما حمید اشرف رفیق بزرگ و کبیری بود که در کوران سالها مبارزه آب دیده شده و به هیچ وجه کوچکترین اطلاعات اضافی به هیچ کس نمی داد. چنین تهمتی به حمید اشرف خود بزرگترین توهین به وی میباشد. اگر او چنین ولنکار بود که اسامی اصلی رفقاییش را در نامه ای قید کند که می داند برای رسیدن به یارانش از چه مسیر های خطرناکی باید بگذرد، مطمئن باشید که نمی توانست تا 8 تیر سال 55 یعنی حدود 6 سال آنهم در زیر شدیدترین پیگرد های ساواک زنده بماند و هر روز در زیر نگاه گشت های خیابانی در خیابانهای تهران قرار اجرا کند و مبارزه برای سرنوشتی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را پیش ببرد.

3- چون در این نامه ها ظاهرا محرمانه ترین اطلاعاتی که برای یک سازمان مخالف می تواند وجود داشته باشد قید شده منطفا چنین نامه ای را بصورت عادی نمی نویسند و می کوشند آن را بصورت رمز برای رفقای خودشان بفرستند. تا در صورتیکه با دستگیری رابطین و یا لو رفتن مسیر های ارسال نامه، نامه به دست دشمن افتاد چنین اطلاعات محرمانه ای در اختیار دشمن قرار نگیرد. به خصوص که چریکهای فدائی در آن سالها در شرایطی مبارزه می کرده اند که هر لحظه در خطر دستگیری و مواجهه با دشمن بودند. به همین دلیل هم چگونه ممکن است چنین نامه ای را حمید اشرف بدون استفاده از سیستم رمز نوشته باشد. البته کسانی که نامه ها را خوانده اند می دانند که دو سه کلمه رمز مثل "آفیش امپریالیستی" برای دلار و "عصا" برای اسلحه آنقدر بچه گانه است که بیشتر شک ایجاد می کند تا رمزی تلقی بشود، که برای آن استفاده می شود که دشمن را از دستیابی به اطلاعاتی محروم کند.

4- ممکن است گفته بشود که در سازمان **رمز نویسی** رسم نبوده اما نویسندگان خود این کتاب در جا هائی قید کرده اند که اسنادی که با رمز نوشته شده بدست ساواک افتاده که آنها هم نتوانستند به مفهوم آن رمزها پی ببرند و گرنه حتما به آنها هم اسناد می کردند. از اطلاعاتی که از خود کتاب به دست آمده روشن می شود که در سازمان چریکها نه تنها رمز نویسی رایج بوده بلکه خود حمید اشرف هم نامه هایش را با استفاده از رمز می نوشته است.

به این دو نمونه توجه کنید. در صفحه 532 کتاب نویسنده بعد از توضیح چگونگی درگیری رفیق یوسف زرکاری در 17 بهمن سال 52 در اصفهان که منجر به شهادت این کارگر قهرمان شد، می نویسد که: "در میان وسایل مکشوفه از یوسف زرکاری ، گواهینامه بهروز عبدی با عکس زرکاری ، یک جلد جزوه یک چریک زندانی ، دفترچه کوچک رمز ، یک عدد عکس ناشناس و یک جلد شناسنامه به نام محمود انصاری به دست آمد".

پس با توجه به وجود دفترچه رمز در میان وسایل باقی مانده از رفیق یوسف زرکاری که پس از شهادتش به دست ساواک افتاده روشن می شود که رمز نویسی درصوف چریکهای فدائی مرسوم بوده است. همچنین در صفحه 451 کتاب وقتیکه گزارش انفجار در موتور رفیق حمید اشرف و مجروح شدن وی و فرارش را درج کرده اند، به یادداشتهائی که بصورت رمز و به خط رفیق حمید اشرف نوشته شده اشاره می کنند.

اجازه بدهید اشاره کنم که در 25 تیر ماه سال 51 وقتیکه رفیق حمید اشرف در حال تخلیه وسایل یکی از خانه های تیمی بود مواد منفجره موجود در خانه را در خورجین موتور گذاشته و به محل دیگری می برد که ناگهان این مواد منفجر شده و خود وی مجروح شد ، اما خوشبختانه توانست از محل فرار کند اما وسایل موجود در خورجین به دست دشمن افتاد که در گزارش شهربانی به "سیاهه ای از مدارک مکشوفه و باقی مانده از موتور سیکلت " اشاره شده که از جمله شامل چنین چیز هائی است:" جزوه خطی شناختن بیشتر از ساواک ، کتاب شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی ، اشتباهات گروهی نوشته رضا رضائی ، دو صفحه یادداشت رمز به خط حمید اشرف و یک صفحه نوشته به خط حسن نوروزی در باره مبارزه مسلحانه". بنابراین وجود همین یادداشتهای به صورت رمز نوشته شده ثابت می کند که در تیرماه سال 51 حمید اشرف نامه ها و یا یادداشتهایش را با استفاده از رمز می نوشته است. حالا چطور چنین رفیقی درنامه هائی که تاریخ گذاشته شده در پای آنها 27 آبان سال 54 و 17 فروردین سال 55 هست ، می تواند مهمترین اسرار سازمان را بدون استفاده از رمز نوشته باشد ، رازی است که پاسخ به آن را تنها کارشناسان ساواک که نامه را نوشته اند باید بدانند کسانی که با جعل این اراجیف بار دیگر درجه بلاهتشان را به نمایش گذاشتند.

یکی دیگر از شاهکار های وزارت اطلاعات این نکته است که مدعی شده که این نامه ها در جریان دستگیری رفیق اشرف دهقانی در آلمان به دست پلیس آلمان افتاده و نهاد های امنیتی آلمان در چارچوب روابط خود با رژیم شاه ، اسناد و میکرو فیلم های بدست آمده را در اختیار ساواک قرار داده اند. جالب است که ساواک خودش مدعی بود که نامه های مزبور را در جریان حمله به پایگاه های چریکهای فدائی در 26 و 28 اردیبهشت سال 55 بدست آورده ولی حالا ادعا می شود که نامه ها "پس از یورش پلیس آلمان به منزل دهقانی "در آلمان به دست پلیس آلمان افتاده و از طریق سازمان امنیت آلمان به ساواک داده شده! جدا از این کتاب ، این ادعا در کتابی به نام "نهضت امام خمینی" که در واقع لحن نامه ای است که خود عنوان کتاب هم معرف آن می باشد نیز مطرح شده است. سید حمید روحانی نویسنده کتاب مزبور در صفحه 497 کتاب مدعی شده که با دستگیری اشرف دهقانی در 23 دی ماه 54 در آلمان "تعدادی میکروفیلم حاوی نامه ها از ایران" که گویا رفیق اشرف با خود حمل می کرده به دست پلیس آلمان افتاده است.

این ادعای دشمنان مردم ماست. ولی اجازه بدهید بر خلاف همه این یاوه ها، در اینجا این را به اطلاع شما برسانم - چون مطمئنم خیلی ها نمی دانند - که رفیق اشرف هیچوقت مقیم آلمان نبوده و در آلمان هم زندگی نمی کرده است. رفیق در آن موقع در خاورمیانه بسر می برد و فقط موقعی که کنگره کنفدراسیون بر گزار می شد، می رود آلمان. در آن جا هم از طریق روابط حاشیه ای رفقا به خانه ای برده می شود که بعدا گفتند مشکوک بوده است! شب وقتیکه تنها در آن خانه بوده پلیس آلمان می ریزد و رفیق را دستگیر می کند. این را هم تاکید کنم که رفیق اشرف موقعی که از منطقه به آلمان می آمده هیچ میکرو فیلم و نامه ای که از ایران فرستاده شده باشد با خودش حمل نمی کرده و پس از دستگیری هم مدتی بعد آزاد می شود. حالا شما به تاریخ دستگیری این رفیق در آلمان و تاریخی که در زیر نامه ها گذاشته شده توجه کنید که خود این امر دروغ بودن ادعای وزارت اطلاعات را در این زمینه ثابت می کند. چطور ممکن است کسی که خودش نوشته اند در

تاریخ 23 دی 54 دستگیر شده می توانسته نامه مورخه 17 فروردین 55 را با خودش حمل کند؟ حتما خواهند گفت معجزه ای روی داده است!! اما چنین معجزه ای نه از چریکهای فدائی بلکه تنها از سربازان گمنام امام زمان می تواند سر بزند!!

حال که بی پایه بودن این ادعا نیز روشن شد شما خود حال و روز به اصطلاح محققین قلم به مزد و معلوم الحالی را در نظر بگیرید که به اصطلاح تحقیق خود را بر اساس یک نامه ساواک ساخته که جعلی بودن آن اظهر من الشمس است بنیان گذاشته اند. قبلا به کتاب "شورشیان آرمانخواه" اشاره کردم که علیرغم ادعای انجام کار تحقیقی بدون اشاره به تکذیبیه سازمان چنین اتهامی را اشاعه داد. در صفحه 127 این کتاب ادعا می شود که علی اکبر جعفری در نامه ای به محمد حرمتی پور این تصفیه ها را تأیید کرده است. حال اجازه بدهید که همین جا تأکید کنم که یکی از منابع مازیار بهروز نویسنده کتاب مزبور برای چنین ادعائی، حسن ماسالی است که حد اطلاعات اش از این تشکیلات را از این جا می توان فهمید که نامه ساواک ساخته را در صفحه 241 و 242 کتاب خود به نام "سیر تحول جنبش چپ ایران و عوامل بحران مداوم آن" درج کرده و مدعی شده نامه از طرف رفیق علی اکبر جعفری برای رابط خارج از کشور نوشته شده است. خنده دار است. نه؟ به گفته اینها نامه مورخ 27 آبان 54 و 17 فروردین 55. **به تاریخ ها دقت کنید.** بوسیله رفیقی نوشته شده که همه می دانند در اردیبهشت 54 یعنی ماهها قبل در جریان حادثه ای شهید شده است. واقعا خنده دار نیست؟ این متخصصین کشف فقدان روابط دمکراتیک در سازمان فدائی حتی نمی دانند که وقتیکه قیافه کارشناس به خود می گیرند در چه موردی دارند حرف می زنند. چقدر خوب بود که کسانی که برای خراب کردن چپ و چریکهای فدائی لباس محقق به تن می کنند حداقل کمی هم روحیه تحقیق داشتند و خودشان را در چنبره چنین تناقضاتی گرفتار نمی کردند. البته همانطور که دیدیم این اشتباه "کوچک" را وزارت اطلاعاتی ها با تغییر نام علی اکبر جعفری به حمید اشرف اصلاح کرده اند!

امیدوارم که تا اینجا توانسته باشم مساله جعلی بودن این نامه ها و دروغهای ساخته شده بر مبنای آنها را به خواننده نشان داده باشم. حالا اجازه بدهید برای اینکه نقطه پایانی بر داستان نامه ها و تصفیه های ایدئولوژیک و جاسوسی برای بیگانگان قید شده در آنها گذاشته بشود، توجه شما را به نکته دیگری هم جلب کنم. می دانید که چریکهای فدائی در فاصله سالهای 49 تا 55 - که زمان چنین اتهاماتی آن سالهاست - در مقابله مستقیم با نیروهای امنیتی شاه بوده و لحظه ای از پیگردها و ضربات آنها در امان نبوده اند و به همین دلیل هم تعداد زیادی از رفقای فدائی در این فاصله دستگیر و زیر شکنجه های وحشیانه قرار گرفتند. من تنها نام برخی را در اینجا یاد آوری می کنم که در فاصله سال های 51 تا 55 دستگیر شده اند تا سوالی را با شما عزیزان در میان بگذارم. رفیق عباس جمشیدی رودباری، رفیق شیرین فضیلت کلام، رفیق اعظم روحی آهنگران، رفیق بهمن روحی آهنگران، رفیق زهرا آقا نبی قلعهکی و سر انجام رفیق عبدالرضا کلانتر نیستانکی. در ضمن یاد آوری کنم که این رفیق در جریان فرار حمید اشرف از خانه **خیابان شارق** در 26 اردیبهشت سال 55 با وی همراه بود و شاهد زنده قهرمانی های این درگیری جسارت آمیز بود که پس از دستگیری در زندان اوین برای ما تعریف کرد. یادش گرامی باد. همه این رفقای که نام بردم از اعضا، کادر ها و مسئولین چریکهای فدائی بوده اند و هر یک مدتها زیر شکنجه و بازجوئی بودند و در لابه لای صفحات این کتاب هم به اظهاراتی که به آنها نسبت داده شده استناد شده. حال سوال این است که چرا هیچ یک از این رفقا، تأکید می کنم هیچ یک از این رفقا به چنین اموری اشاره نکرده اند؟ چرا دزخیمان ساواک علیرغم نیازشان به اشاعه این دروغ که چریکها، رفقای خود را به خاطر حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" شان می کشتند و یا برای بیگانگان جاسوسی می کردند از هیچکدام از آنها اعترافی را مبنی بر تأیید این موضوع بدست نیاوردند؟ در حالی که بازجوئی های چند صفحه ای را هم به آنها نسبت داده اند. آیا خود این امر نشان نمی دهد که دعاوی ساواک که در نامه های مزبور برجسته شده، اتهام بیشرمانه ای است که برای خدشه دار کردن چهره چریکهای فدائی اختراع شده؟

با توجه به آنچه گفته شد روشن است که این نامه ها سراسر جعلی بوده و بوسیله ساواک جهت بد نام کردن چریکها ساخته شده اند. و درست بر عکس اتهامات طرح شده در آنها چریکهای فدائی **خلق یکی از مستقل** ترین جریانات سیاسی تاریخ یکصد سال اخیر ایران بودند که اساسا برای قطع سلطه امپریالیسم و رسیدن به آزادی و سوسیالیسم مبارزات خود را بر علیه رژیم شاه آغاز کردند و حتی در چارچوب آنچه که در آن زمان جنبش کمونیستی جهانی تلقی می

شد آنها با اعلام استقلال از قطب های موجود در این جنبش راه خودشان را مستقل از رهنمود ها و خواسته های این قطب ها پیش گرفتند. و ثانيا در این تشکیلات به طور قطع هیچگاه کسی را به دلیل حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" سازمان و یا به دلیل اعتقاداتش بطور فیزیکی حذف نمی کردند.

اجازه بدهید حال که جعلی بودن نامه های مورد استناد ثابت شد در همین جا در مورد اتهام تصفیه های ایدئولوژیک که این کتاب با توسل به هر دروغی قصد اشاعه اش را دارد کمی بیشتر صحبت کنم چرا که کتاب دشمن در این زمینه تا آنجا پیش رفته که حتی اگر رقیبی نامش در لیست شهدای سازمان قید نشده باشد مدعی می شود که پس حتما باید از کسانی باشد که خودشان وی را کشته اند. برای نمونه در رابطه با رفیق محمد کاسه چی در صفحه 541 می نویسد: "به رغم عدم درج نام او در میان کشته شدگان فدائیان خلق - اکثریت؛ گروه دهقانی نام او را در میان کشته شدگان سازمان خود، به تاریخ بهمن ماه سال 55 آورده است. چون نمی توان به تاریخ مرگ او که این گروه ذکر کرده است، اعتماد نمود؛ آیا می توان او را از جمله تصفیه شدگان دانست؟" آیا وقاحت از این بیشتر می شود که با چنین دلایل مسخره ای در شهادت رقیبی شک ایجاد کرده و احتمال کشته شدن او را بوسیله یارانش اشاعه داد؟ کتاب همچنین در این زمینه وقاحت و بیشرمی را به آنجا می رساند که یکی از مبارزین به نام شهید احمد افشار نیا را تنها به این دلیل که جسدش در جاده قزوین- زنجان پیدا شده یکی از افراد تصفیه شده قلمداد می کند و علیرغم این ردالت چند صفحه بعد می نویسد که اساسا معلوم نیست که آیا احمد افشار نیا با چریکها رابطه داشته و یا با آنها کار می کرده یا نه!! نویسنده کتاب که در صفحه 541 اذعان کرده "هیچ **قرینه ای برای ارتباط**" وی با چریکها در دست نیست با وقاحت از او به عنوان کسی که بوسیله چریکها کشته شده نام می برد!!

در یک مورد دیگر هم ادعا شده حسن توسلی متولد 1333 که دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران بوده و جسدش در 26 بهمن 54 در میدان شهناز پشت سینما میامی پیدا شده از کسانی است که به وسیله چریکهای فدائی کشته شده اند. این ادعا در حالی مطرح می شود که خود نویسنده در صفحه بعد، گزارش ساواک را درج کرده که در آن گزارش، ساواک در رابطه با نامبرده به دادرسی ارتش اطلاع می دهد که حسن توسلی فردی مذهبی و وابسته به سازمان مجاهدین بوده است. پس بنا به گزارش خود ساواک نامبرده عضو چریکهای فدائی نبوده و اساسا مبارزی مذهبی بوده است. اما نویسندگان کتاب چون وظیفه داشته اند که تا می توانند افراد بیشتری را تحت عنوان تصفیه شدگان سازمان چریکهای فدائی نام ببرند در صفحه 539 می نویسند که چون سازمان اکثریت نام حسن توسلی را در لیست شهدا قید کرده اما گروه دهقانی نام وی را قید نکرده پس "این امر فقط به این علت می تواند باشد که دهقانی از ترور و اعدام حسن توسلی مطلع بوده است". روشن است که با این دروغ، وزارت اطلاعات با یک تیر دو نشان زده است. یعنی گویا چریکها در سال 54 حسن توسلی را تصفیه کرده اند و این را رفیق اشرف دهقانی هم می داند! اتفاقا در مورد حسن توسلی که به گفته خود کتاب مبارزی مذهبی بوده با توجه به این امر که در گزارش پلیس قید شده که بر روی جسد آثار دست بند موجود بوده و اسلحه وی نیز در کنارش بوده، می توان با اطمینان گفت که نامبرده بوسیله خود ساواک کشته شده است.

چنین اتهامات بیشرمانه ای در شرایطی مطرح می شوند که همه اسناد ساواک و همه بازجویی های اسرای فدائی در اختیار نویسندگان کتاب قرار دارند و آنها با مطالعه آنها هم بر جعلی بودن نامه های ساواک ساخته کاملا آگاه هستند و هم می دانند که چرا و چگونه احمد افشار نیا و یا حسن توسلی به دست ساواک کشته شده اند. کسانی چنین اتهاماتی را به ما می زنند که خود شان اعترافات دژخیم ساواک بهمن نادری پور (معروف به تهرانی) را در کتابی به نام "شکنجه گران می گویند" منتشر کرده و می دانند که ساواک جدا از کسانی که آنها را زیر شکنجه کشته است افرادی را هم خودش کشته و اجسادشان را در خیابانها و بیابانها رها می کرده است. برای نمونه در صفحه 227 کتاب مزبور اعترافات از تهرانی قید شده که خودش می گوید که در اوائل سال 57 سه نفر را که خانه تیمی تشکیل داده و فعالیت کمونیستی می کردند، به نام های سعید کرد قراچورلو، محمود وحیدی و محمد رضا کلانتری را دستگیر و پس از شکنجه با دادن قرص سیانور آنها را به قتل رسانده اند. تهرانی شکنجه گر ساواک در این مورد می گوید: "به کتیف ترین جنایت دست زدیم و قرص های سیانور را .... به آنها دادیم و گفتیم قرص مسکن است بخورید". خوب در شرایطی که ساواک چنین بیشرمانه انقلابیون را کشته و با



نام های جعلی جواز دفن برایشان صادر می کرد و یا اجسادشان را در گوشه و کنار می انداخت ، وزارت اطلاعاتی های نویسنده این کتاب چقدر بیشرمند که ساواک را از این قتل ها تبرئه کرده و از آن قتل ها به عنوان "تصفیه" های سازمان چریکها اسم می برند. به این نکته هم باید توجه کرد که به دلیل **شکل** مبارزه چریکهای فدائی، حتی در مواردی رفقا با انفجار نارنجک در صورت خود، امکان شناسائی شان بوسیله ساواک را نا ممکن می ساختند.

برغم همه اینها در صفحه صفحه این کتاب نویسندگان قلم به مزد رژیم می کوشند چنین جلوه دهند که هر کسی که از سرنوشت وی اطلاع دقیقی در دست نیست احتمالاً از کسانی است که بوسیله خود چریکها کشته شده اند. ولی واقعیت این است که ماهیت مبارزه مخفی در شرایط دیکتاتوری شاه آن هم در چارچوب یک سازمان سیاسی- نظامی نه اجازه می داد که همه هویت هم را بدانند و نه اجازه می داد که خود سازمان نیز از نام اصلی هر رفیقی اطلاع داشته باشد و بدانند که رفیقی که در فلان درگیری شهید شده چه کسی بوده. در حالیکه همه می دانند که آنچه به نام قتل های زنجیره ای معروف شد بدعت امثال سعید امامی ها نبود بلکه چنان قتل هایی از ارثیه های باقی مانده از آن سازمان منحوس یعنی ساواک بود که البته بوسیله سربازان گمنام امام زمان به کمال رسیده است.

به هر حال تا آنجا که به داستان سرائی های وزارت اطلاعات در مورد تصفیه های ایدئولوژیک در صفوف چریکهای فدائی بر میگردد باید بگویم که هر کس کمی وقت بگذارد می تواند از خود کتاب فاکت های بیشتری جهت اثبات نادرستی چنین ادعائی پیدا کند .

حال که روشن شد همه ستونهای داستان سرائی نویسندگان کتاب دشمن نقش بر آب است ، اجازه بدهید به این نکته هم اشاره کنم که تجربه انشعاب آبان سال 55 که منشعبین حتی گرایش نظری به حزب توده داشتند و بعد ها هم به حزب توده پیوستند ، خودش نشان می دهد که کسی را به خاطر مخالفتش با تئوریا و خط مشی سازمان حذف نمی کردند. همین که تاریخ نگارش جزوه تورج بیگوند که بعد ها به مانیفست منشعبین تبدیل شد اردیبهشت 55 می باشد و تاریخ شهادتش 12 مهر سال 55 نشان می دهد که نظرات مختلف در درون این تشکیلات در مبارزه با هم وجود داشته اند و کسی کسی را به خاطر اعتقاداتش حذف نمی کرده است .

اجازه بدید که این صحبت را با تاکید بر این موضوع تمام کنم که کتاب دشمن اساساً بر روی دو پایه اصلی شکل گرفته است یکی بر پایه اعترافات زیر شکنجه که من در اینجا به طور مختصر ضمن معرفی کتاب صرفاً به طرح شمائی از آن پرداختم و دیگری بر پایه دو نامه جعلی که بطور مفصل در مورد آنها صحبت کردم . **می توان با قاطعیت گفت که از یک طرف با اثبات جعلی بودن نامه های مزبور و از طرف دیگر با در نظر گرفتن این واقعیت که سیما یک نیروی سیاسی را نمی شود با تکیه بر بازجویی و اعترافات زیر شکنجه ترسیم کرد، دو پایه اصلی کتاب فرو ریخته و رسوائی جدیدی به پرونده سراسر سیاه رژیم جمهوری اسلامی اضافه می شود.** به این ترتیب آشکار می شود که این کتاب نه یک کار تحقیقی و تاریخ نگاری که سازشکارانی در تلاش اند تا آنرا چنین جلوه دهند ، بلکه کوشش آگاهانه ای است برای تحریف تاریخ مبارزاتی مردم ما و لکه دار کردن چهره پاک باخته ترین کمونیستهای جنبش انقلابی ایران، تا به این طریق به خیال خودشان سدی در مقابل توجه روزافزون دانشجویان و جوانان نسل کنونی به مبارزات گذشته و به خصوص مبارزات دهه 50 و تجربه اندوزی از آنها ایجاد کنند.

واقعیت این است که رژیم شاه وقتی که می کشت دیگر کاری به مرده ها نداشت، اما قرآن خوانان سر قبرستانی که سکandar حاکمیت دیکتاتوری کنونی هستند حتی از تعدی به شهدای جنبش انقلابی مردم ما نیز باز نمانده و از هیچ رذالتی در این زمینه کوتاهی نمیکنند. این جماعت اگر روزی سنگ قبر های عزیزان ما را می شکستند و یا در تلاش بودند تا آرامگاه شهدای ما را از روی زمین محو کنند، حال با همان هدف در لباس به اصطلاح محقق و تاریخ نویس ، تاریخ پر افتخار جنبش ما را آماج حملات خود قرار داده اند تا تاریخ سراسر دروغ و جعلی ای را که خود شان نوشته اند را در میان جوانها اشاعه

بدهند. هدف آنها در این یورش اساساً آلوده ساختن ذهن جوانانی است که در همین رژیم رشد کرده و حال برای سرنگونی همین دیکتاتوری پیاخاسته اند. اراجیف دشمن در باره چریکهای فدائی و نه تنها آنها بلکه هر نیروی مردمی مخالف رژیم، برای این است که ایده بیهوده بودن و پوچ بودن هر گونه کار تشکیلاتی و مبارزه تشکیلاتی را اشاعه دهند آنهم در شرایطی که نسل جوان پیاخاسته و کم کم دارد در می یابد که بدون شکل دادن به یک تشکیلات انقلابی، هیچ مبارزه سیاسی به سرانجام نمی رسد.

امروز نسلی پا به صحنه مبارزه گذاشته که در مقابل چشمان دریده و خونین سربازان گمنام امام زمان در صحن دانشگاه فریاد می زنند: **"ما زن و مرد جنگیم ، بجنگ تا بجنگیم"**. و در میان کسانی که چنین فریاد می زنند ، رشد گرایش سوسیالیستی واقعیتی انکار ناپذیرمی باشد. همین که دانشجویان دانشگاه شیراز در مقابل چشمان نیروهای سرکوبگر فریاد می زنند که سوسیالیستها را دوست دارند و از حق اظهار نظر آنها دفاع می کنند ، این خودش جلوه روشنی از این واقعیت یعنی رشد گرایش سوسیالیستی در میان جوانان می باشد. واقعیتی که آنها قادر به جلوگیری از آن نیستند و این گرایش بطور طبیعی برای درس گیری از گذشته به مبارزات دهه 50 نگاه می کند و از آن هم درس خواهد گرفت و اگر شما دهها کتاب دیگر هم منتشر کنید قادر نخواهید بود در عزم مبارزاتی این نسل خللی وارد سازید. اتفاقاً جوانان ما همین کتابها را می خوانند و از لابلای حرفهای زهر آگین شما به واقعیت مبارزه ای پی می برند که وحشت در دل دشمن انداخته بود تا جایی که شاه در صحبتش با اسدالله علم که سالها وزیر دربارش بود در باره چریکهای فدائی خلق اعتراف کرد : **"عزم و اراده آنها در نبرد اصلاً باور کردنی نیست. حتی زن ها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می دهند. مرد ها قرص سیانور در دهانشان دارند و برای اینکه دستگیر نشوند خودکشی می کنند."**(\*)

همین مبارزه که در آن زمان دیکتاتور حاکم را به چنین اعترافی وا داشت و امروز وزارت اطلاعات را مجبور به توسل به رذیلانه ترین تشبیهات برای تحریف آن نموده ، منبع لایزالی از تجربه برای انقلابیون جوان بوده و جوانان مبارز بدون درس گیری از این تجربیات قادر نیستند جریانی را بنیان بگذارند که به سرنگونی قطعی جلادان حاکم منجر بشود. به یاران جوانم پیشنهاد می کنم که در زمان مطالعه این کتاب با توجه به شناختشان از وزارت اطلاعات و دروغهای سخیف اش، به این امر توجه کنند که چگونه در زیر سیاه ترین دیکتاتوری ها هم کسانی توانستند بن بستها را شکسته و طرحی نو در اندازند . تجربه فعالیت چریکهای فدائی در دهه 50 نشان داد که در زیر شدید ترین پیگرد های دشمن و در شرایط دیکتاتوری شدیداً وسیعاً قهر آمیز، آنها توانستند با توسل به مبارزه مسلحانه تشکیلاتی انقلابی بنا کرده و فعالیت انقلابی را پیش ببرند. از این تجربه باید درس گرفت و با تحلیل مشخص از شرایط کنونی در جهت ساختن تشکیلی انقلابی که همه تلاش دشمن جهت جلوگیری از شکل گیری آن می باشد ، گام برداشت.

\*- خاطرات امیر اسدالله علم، یادداشت های محرمانه دربار سلطنتی ایران، تدوین علینقی عالیخانی، ص ۱۴۶، نیویورک، انتشارات سن مارتین، ۱۳۷۱